בס"ד



عهد و گفتگو

تفسیر هفتگی تورات

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جاناتان ساکس

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نکوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel.

"من از همان بار اول که با نسخهء تفسیر توراه ربای خییم شیمل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توراه، بلکه رسیدن به حقیقت ژرفتری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنا در شصت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و توراه ساختند. زوج بیمانندی که با نمونهء زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند."

" – ربای ساکس

تفسیر هفتگی توراه– سال ۵۷۸۷

Leah's Tears

Vayetse

ویتسه: اشک های لئا

گاه فراموش می کنیم که عبارت Keriat Ha-Torah فقط به معنای خواندن توراه نیست. در عبریِ توراتی معنای فعل likro نه خواندن، بلکه فراخواندن است. عبارت *mikra'ei kodesh* یعنی جشن های یهودی یا خگیم در لفظ به معنای گردهمایی های مقدس است، یعنی روزهایی که مردم فراخوانده می شوند تا گرد هم بیایند. در دستور *hakhel* شاه هرهفت سال، موظف بود که توراه را بلند در برابر مردم و به گوش آنها [*be-aznehem*]بخواند (*tikra*). در یک گردهمایی تاریخیِ بازگشتگان از بابل، عزرا از سحرگاه تا ظهر برای مردان، زنان و هر کس که قادر به فهم بود، توراه را بلند خواند [*vayikra*] و همگان به دقت گوش فرادادند؛ به معنای دقیق کلمه، گوش همگان به شنیدن کتاب توراه مشغول شد.

از این روی، Keriat Ha-Torah نه فقط خواندن، بلکه بلند خواندن معنا می دهد. قرائت کننده، نوشته را دربرابر خود دارد، اما در مورد باقی افراد در گردهمایی، گوش ها تجربه می کنند و نه چشم ها. کلام الهی، شنیدنی است و نه دیدنی. تنها با گسترش نسخه های نوشتاری و بعدها در قرن پانزدهم با اختراع دستگاه چاپ، خواندن، بیشتر تجربه ای دیداری شد تا شنیداری. تا امروز تجربهٔ مقدم قرائت توراه دنبال کردن کلمات با گوش است و نه دنبال کردن

نوشتهٔ چاپی. اگر گمان کنیم که کلام توراه بیشتر دیداری است تا شنیداری، برخی از استادانه ترین ویژگی های توراه را نادیده گرفته ایم.

تفاوت هایی هست میان صدا و دیدن، از آن جمله تفاوت زمانی. ما با یک نگاه می توانیم یک جمله را ببینیم، اما شنیدن، زمان بیشتری می برد. شنیدن بیشتر از دیدن فرایندی است گسترش یابنده در زمان. وسط جمله می توانیم کلمات بعدی را حدس بزنیم، اما نمی توانیم مطمئن باشیم مگر آنرا بشنویم. از این روی، برای نمونه، جوک ها بیشتر تأثیر دارند وقتی شنیده می شوند تا وقتی خوانده می شوند. برای یک جوک، عنصر غافلگیری اهمیت اساسی دارد. اگر بتوانیم اوج جوک را حدس بزنیم، با جوک خوبی روبه رو نبوده ایم. با شنیدن، دچار تعلیق می شویم، اما هنگام خواندن می توانیم مستقیم به سراغ خط آخر برویم.

یک مثال در توراه: وقتی یوسف در زندان است، پیشکار فرعون و نانوا هر دو خوابی می بینند. پیشکار، خواب خود را به یوسف می گوید و یوسف تعبیر خوابش را می گوید: "ظرف سه روز فرعون صدایت می کند و تو را به مقام قبلی برمی گرداند." چنین هم می شود. نانوا که از این خبر خوب شجاعت گرفت، خواب خودش را برای یوسف بازگفت. تعبیر یوسف با کلماتی یکسان آغاز شد " ظرف سه روز فرعون صدایت می کند" اما سپس می افزاید: "سپس تو را به دار می آویزد." این سیاه ترین نوع طنز است. اینجا با دلیل کاربرد آن در داستان یوسف کار نداریم، اما نکته اینجاست: توراه نوشته شده تا بلند خوانده شود و بسیاری از شگردهای ادبی آن به این امر مربوط است، از جمله از همه مهمتر، قدرت کلمهٔ بعدی که چنانکه گفته شد، انتظارش را نداریم. گاهی نتیجه، طنزآمیز است و گاهی برعکس. در هر دو صورت این شگرد به ما امکان می دهد که راست بنشینیم و توجه کنیم.

یکی از تکان دهنده ترین نمونه ها در پاراشای این هفته است. یعقوب در فرار از خشم عساو به مقصد خانهٔ لاوان روانه می شود. وقتی به آنجا می رسد، جوانترین دختر لاوان، راخل را می بیند و عاشق او می شود. لاوان با او معامله می کند: هفت سال برای من کار کن تا او را به عقد تو درآورم. یعقوب چنین می کند، اما در شب عروسی، لاوان لئا را با راخل عوض می کند. صبح روز بعد، وقتی یعقوب از این فریب باخبر می شود، اعتراض می کند: "چرا مرا فریب دادی؟" لاوان یکراست پاسخ می دهد: "در منطقهٔ ما دختر جوانتر را قبل از دختر بزرگتر شوهر نمی دهیم." (این حرف عمدی یا غیرعمدی، اشاره دارد به فریبِ گرفتنِ برکت اولزاد یعنی عساو توسط پسر کوچکتر). اما لاوان می پذیرد که یعقوب در ازای هفت سال دیگر کار با راخل ازدواج کند. شاید هفت سال کامل صبر نکند، اما باید هفت

روز برای تکمیل جشن عقد لئا صبر کند (نمونه ای ابتدایی از رسمی که هنوز رعایت می کنیم: هفتهٔ *sheva brachot*). هفت روز می گذرد و یعقوب با راخل ازدواج می کند. سپس چنین می خوانیم:

او همچنین [*gam*] با راخل ازدواج کرد، و همچنین [*gam*] راخل را دوست داشت. برشیت ۲۹:۳۰

منظور متن بسیار روشن است. واژهٔ تکراری [*gam*] به معنای 'هم' القا می کند که دو خواهر در نظر یعقوب مساوی هستند. داستان فریب، گویا پایانی خوش می یابد، یا می توانیم این گونه بر اساس متن تصور کنیم. یعقوب با هر دو ازدواج کرده است. دشمنی برادران در برشیت، درونمایه ای تکراری است (قابیل و هابیل؛ اسحق و اسماعیل؛ یعقوب و عساو) و به سرانجامی مثبت می رسد. می توان دو خواهر را یکسان دوست داشت. کلمهٔ بعدی انتظار ما را فرومی پاشد: 'بیشتر از لئا' (برشیت ۲۹:۳۰).

این ساختارر خارج از دستور زبان است. کلمهٔ "همچنین" و "بیشتر"در یک جمله نمی گنجند. یا کسی الف و ب را دوست دارد، یا الف را بیشتر از ب دوست دارد. تأثیر آن مانند یک ساز مخالف در یک سمفونی موتزارت و آزاردهنده است. یعقوب دو خواهر را مساوی دوست ندارد. شاید هر دو را دوست بدارد، اما عشق او برای راخل است. جملهٔ بعدی حتی ساز مخالف شدیدتری است:

خدا دید که لئا مورد نفرت بود [*senuah*]...

این عبارتی است که تحت لفظی فهمیده نمی شود. عبارت قبلی فقط گفته که لئا نه مورد نفرت، بلکه مورد محبت بود. تفسیرگران و مترجمان با این مشکل دست و پنجه نرم کرده اند. هارامبام و رادِک *senuah* را نه به معنای مورد نفرت، بلکه کمتر محبوب می دانند. اما هرچند این متن از نظر معنایی عجیب است، اما از نظر روانشناختی صراحت دارد. لئا می دانست که دل یعقوب با زن دیگری بود. شاید به او محبت داشت، اما او کمتر دوست داشته شدن را به معنای پس زدن می دانست. 'خدا دید' یعنی خدا احساس تحقیر او را دید. فریبی که لاوان اجراکرد، پیامدهای انسانی تراژیک داشت. لئا درون خود می گرید که به سبب فریب پدرش، شوهرش عاشق فرد دیگری است.

شاید تنها اکنون اهمیت اولین اشارهٔ توراه به لئا را درمی یابیم:

لاوان دو دختر داشت؛ دختر بزرگتر لئا نام داشت و کوچکتر راخل. لئا چشمانی (*rakot*) ضعیف داشت، اما راخل زیبا و دوست داشتنی بود. پیدایش ۱۶-۱۷: ۲۹

واژۀ (*rakot*) خیلی معناها دارد" زیبا (بر اساس ترگوم و راشبام)، ضعیف (ابن عزرا)، یا حساس (نتزیو می گوید که لئا نمی توانست با گله ها بیرون برود، چون نور آفتاب اذیتش می کرد). این چندپهلویی عمدی است. تنها به ندرت و گهگاه توراه به ما توصیف های فیزیکی از کاراکترهای خود می دهد و همیشه به دلیلی که سرانجام رو می شود (مانند وقتی در کتاب دوم شموئل، ۱۴، درمورد موهای بلند ابشالوم می خوانیم؛ چهار باب بعد، علت آنرا درمی یابیم: موهایش به درختی گیر کرد و به مرگش انجامید).

معنای این عبارت "چشمان لئا (*rakot*) بودند" چنین است: (از دید راشی و رادک و تفسیر انواع میدراش ها) "اشک لئا به آسانی سرازیر می شد." او از نظر عاطفی آسیب پذیر بود. لئا هیچ استحکام روحی که بتواند او را از وابستگی شوهرش به خواهر کوچکترش عبور دهد، نداشت. او پوست نازک، حساس، دستخوش تغییر روحی و به آسانی آسیب پذیر بود. او می دانست که یعقوب کمتر دوستش دارد و این امر آزارش می داد. استادی و ظرافت انتقال همۀ این مفاهیم چشمگیر است. توراه چهرۀ لئا را در چند نوبت تصویر کرده که هر یک را فقط در صورتبه دقت گوش سپردن، درمی یابیم. این ها جهت توصیف بیان نشده اند. بلکه صحنه برای درامی که به زودی گسترش می یابد، چیده می شود. یک بار دیگر نهایت ایجاز و ظرافت سخن را می بینیم. در واقع، اگر دقت کافی نکنیم، متوجه آن نمی شویم.

آنچه بعداً می آید، در ظاهر، تولد چهار فرزند است. اما این آیه ها در زیر سطح ظاهری خود، شیواترین آیه ها در سراسر توراه هستند:

> وقتی خداوند دید که لئا مورد محبت نبود، زهدان او را گشود، اما راخل نازا باقی ماند. لئا باردار شد و پسری زایید. لئا او را رئوون نامید و گفت: 'خدا فلاکت مرا دید (*ra'ah*) . از این پس همسرم مرا دوست خواهد داشت.' دوباره باردار شد و پسر دیگری زایید و گفت: 'خداوند شنیده است که من مورد محبت نیستم، از این روی این پسر را هم به من داده است.' پس او را شیمعون نامید. دوباره باردار شد و این بار هم پسری زایید و گفت: 'اینک که برای او سه پسر آؤرده ام، به من وابسته (*lavah*) خواهد شد.' پس نوزاد را لوی نامید. بار دیگر حامله شد و دوباره پسری زایید و گفت: 'این بار خدا را شکر می گویم (*odeh*)' پس نوزاد را یهودا نامید. از آن پس دیگر فرزندی نزایید. پیدایش (۳۱-۳۵: ۲۹)

اگر این آیه ها سطحی خوانده شوند، چیزی نیستند جز یک تبارشناسی و فهرست زایمان ها که همانند آنها در برشیت فراوان است. به محض آنکه به فلاکت لئا گوش می سپاریم، دقیق تر می شنویم و آنرا بسیار دلخراش می یابیم.

لئا التماس برای توجه دارد. هر یک از نام های سه پسر اول او التماسی به شوهرش یعقوب است، به دیدن، شنیدن، وابسته شدن، متوجه بودن و دوست داشتن او. دقیقاً لئا آنها را نامگذاری می کند، نه یعقوب. (استثناء، لوی است. تفسیرگرانی که روی معنای لفظی این متن تأکید دارند —از جمله راشبام و رادک- نتیجه می گیرند که یعقوب، لوی را نامگذاری کرد. راشی که تفسیر عمیقتری دارد می گوید که بر اساس سنت میدارش، یک فرشته این کار را کرد. راشی فهمیده بود که روایت چهار تولد بدون حضور یعقوب است.)

متأسفانه پیامدهای نبودِ رابطه میان یعقوب و لئا هنگام تولد فرزندانشان، سال ها بعد آشکار می شود. رابطهٔ یعقوب با رئوون، شیمون و لوی یکسره از هم می پاشد (با رئوون پس از ماجرای خوابیدن با بیلها در بستر یعقوب، با شیمعون و لوی پس از اتفاقی که با شِخِم افتاد). یعقوب در هنگام مرگ، به جای برکت دادن، آنها را نفرین می کند. اما رهبران روحانی ایسرائل از پشت لوی پدید خواهند آمد (موسی، اهرون، میریام و بعدها کوهنیم و لوی ها)، و از یهودا شاهان ایسرائل پدید خواهند آمد (داوود و فرزندانش).

چیزی که یعقوب نمی شنود، التماس لئا است. او در پاسخگویی مشابهی به ناراحتی راخل وقتی فرزندان خواهرش را می بیند و خودش نازا است، درمی ماند:

> راخل که می دانست برای یعقوب فرزندی نیاورده، نسبت به خواهرش حسادت ورزید. او به یعقوب گفت: "به من فرزندانی بده! اگر نه بگذار بمیرم!". یعقوب از راخل عصبانی شد و گفت: 'آیا من جای خدا را گرفته ام که تو را از بچه داشتن محروم ساخته است؟' پیدایش ۱-۲: ۳۰

حکیمان تلمودی متوجه یک تَوازی میان سخنان یعقوب در اینجا و سخنان یوسف در پایان پرشیت شدند، یعنی وقتی برادران ترسیدند که با مرگ یعقوب، یوسف از آنها انتقام بگیرد. یوسف آنان را دلداری می دهد و می گوید: 'نترسید! آیا من جای خدا را گرفته ام؟' یوسف همان کلمات پدرش پیش از تولد خودش را بیان می کند، اما با تأثیری معکوس: برای آرامش دادن. حکیمان تلمودی با استفادهٔ حداکثری از این تقابل، درمورد پاسخ یعقوب به راخل می گویند:

> خدای متعال که نام او متبارک باد، به یعقوب گفت: "آیا این روش درستی است برای پاسخ دادن به زنی دردمند؟ در طول زندگی ات، فرزندانت روزی دربرابر پسر او یوسف می ایستند. [یعنی یوسف که به آنها پاسخ داد: آیا من جای خدا را گرفته ام؟]

در این درام پرتنش و گاه تراژیک میان لئا و یعقوب چه اتفاقی می افتد؟ یعقوب مانند دیگر پدران قوم رفتار نمی کند. اگر کلمه ای که در رابطه با ابراهیم به یاد ما می آید، احسان یا خِسِد است، و در مورد اسحق ترس یا پَخَد، کاراکتر یعقوب را می توان با جدال تعریف کرد. او در زهدان مادر با برادرش جدال کرد. با او در گرفتن حق اولزاد و برکت پدر جدال کرد. صحنهٔ تعیین کنندهٔ زندگی او، کشتی گرفتن با دشمنی بینام است. هر دو نام او، یعقوب به معنای 'آنکه پاشنهٔ پا را می گیرد" و ایسرائل به معنای "آنکه با فرشتهٔ خدا و انسان کشتی می گیرد و پیروز می شود" هر دو با جدال تعریف می شوند.

در حالی که ابراهیم و اسحق حالات بودن را بیان می کنند، یعقوب در پی شدن است. او برای موهبت های خود جنگیده و هیچ یک به طور طبیعی به دست نیامده اند. یعقوب چهرهٔ برجستهٔ پشتکار است. او مردی است که به فرشته ای گفت: "نمی گذارم بروی تا مرا برکت کنی." او بیشتر از ابراهیم و اسحق کسی است که با زندگی کشتی می گیرد و رها کردن را نمی پذیرد.

توراه او را *ish tam* توصیف می کند، که برخی آنرا مرد تنها ترجمه می کنند، اما به قول سامسون رافائل هیرش، یعنی مردی که سر خواست خود می ایستد. میکای نبی یعقوب را با حقیقت همسان می داند: "تو به یعقوب حقیقت را بخشیدی و به ابراهیم، احسان را." زندگی یعقوب این نکته را دربردارد که باید برای حقیقت نبرد کرد و بر سر حرف خود قاطعانه ایستاد. حقیقت به ندرت، بدون نبرد و درد وجودی به دست می آید. حقیقتی که در زندگی یعقوب مطرح است، چیست؟

چندین حقیقت در میان است، اما یکی از آنها به عشق مربوط می شود. یکی از تکان دهنده ترین نکته ها در روایت یعقوب، فواصل تکرار کلمهٔ عشق است. یک بار در داستان ابراهیم (پیدایش ۲۲:۲)، دو بار در زندگی اسحق (پیدایش ۲۴:۶۷؛ پیدایش ۲۵:۲۸)، هر چند سه بار به دوست داشتن غذای خاصی در مورد اسحق اشاره می شود (پیدایش ۲۷:۴؛ پیدایش ۲۷:۹؛ پیدایش ۲۷:۱۴)، اما هفت بار در مورد یعقوب، کلمهٔ عشق به کار می رود (پیدایش ۲۹:۱۸؛ پیدایش ۲۹:۲۰؛ پیدایش ۲۹:۳۰؛ پیدایش ۳۲:۲۰؛ پیدایش ۳۷:۳؛ پیدایش ۳۷:۴؛ پیدایش ۲۰-۲۲: ۴۴). یعقوب بیشتر از هر چهرهٔ دیگری در توراه دوست دارد.

اما یعقوب در زندگی دردناکش باید حقیقتی را پیرامون عشق بیاموزد. زمان هایی هست که عشق نه تنها متحد نمی کند، بلکه جدا می سازد. در کودکی یعقوب این اتفاق افتاد وقتی اسحق، عساو را دوست داشت و ریوکا یعقوب را. دوباره چنین شد وقتی با دو خواهر ازدواج کرد. سومین بار زمانی بود که فرزند راخل، یوسف را بیشتر از پسران

دیگرش دوست داشت. یعقوب و ما با خواندن این روایت، می آموزیم که عشق کافی نیست. باید همچنین آنانی را که حس می کنند مورد بی مهری هستند، آرامش داد. بدون این کار، جدال و تراژدی رخ می دهد. چنین کاری ظرفیت خاصی می خواهد: توانایی گوش سپردن، در مورد یعقوب به اشک های بی کلام لئا و احساس طردشدگی او که در نام های فرزندانش بازتاب یافته اند.

با اشاره به این امر آغاز کردم که توراه متنی بود به قصد بلند خوانده شدن و به آن گوش سپردن. بیان یگانهٔ ایمان به خدایی که نمی توانیم او را ببینیم، بلکه می توانیم او را بشنویم. یهودیت دین گوش است، برخلاف تمدن های باستان که فرهنگ چشم بودند. این فراتر از یک دادهٔ متافیزیکی، داده ای اخلاقی نیز به شمار می رود. در یهودیت، بالاترین موهبت، توانایی گوش سپردن است و نه فقط به صدای خداوند، بلکه همچنین به فریاد کمک انسان های دیگر، به آه تهیدستان، ضعیفان، بیکسان، نادیده ها و بله، گاهی به کسانی که کمتر دوست داشته شده اند یا اصلاً مورد محبت نیستند. این یکی از معانی دستور مهم شمع ایسرائل است: 'بشنو ای ایسرائل". به یاد بیاوریم که نام دیگر یعقوب، ایسرائل بود.

یعقوب با این امر در سراسر زندگی خود کشتی گرفت، نه این که شکستی اخلاقی خورد. برعکس، او جسورترین در میان پدران قوم و تنها کسی است که همهٔ فرزندانش در عهد با خدا شریک می شوند. هر فضیلتی، خطر خاص خود را دارد. افراد شجاع اغلب از ترس های آدم های عادی بیخبرند. افرادی با هوش بالا اغلب افراد کم هوش را درک نمی کنند. افرادی مانند یعقوب که ظرفیتی غیرمعمول برای عشق دارند، باید باخطر نادیده گرفتن احساس های دیگرانی که به یکسان دوست ندارند، مقابله کنند. پادزهر لازم، توانایی گوش سپردن است. این چیزی است که یعقوب در طول زندگی می آموزد. فراتر از همه می آموزد که چرا سرمشق قوم ایسرائل یعنی ملتی است که به گوش سپردن فراخوانده شده است.

چقدر زیباست که این پیام همچون یکی از عمیقترین و استادانه ترین پیام های توراه، در طول چندین باب بیان شده که معنای آنها نه در سطح واژگان متن، بلکه فقط برای آنان که رویدادهای زیر سطح واژگان را می شنوند، آشکار می گردد: فریاد فروخوردهٔ کمک، التماس پنهان، درد بیان نشده. آنان که می خواهند گوش سپُردن به خدا را بیاموزند، باید یاد بگیرند که به انسان های دیگر گوش بسپارند؛ به *kol demamah dakah* یعنی به "صدای ظریف و خفیفِ" آنان که به عشق ما نیاز دارند. [توضیح مترجم فارسی: این توصیف در تنخ برای صدای خدا به کار رفته است.]

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی

توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian

Jonathan Sacks
THE RABBI SACKS LEGACY TRUST

www.RabbiSacks.org @RabbiSacks
The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved